

زندگی نامه پروانه و داریوش فروهر

آری؛ آن زن، شیرزن
آنکه هرگز نبودش مرد در ناورد
آری اکنون آن عماد مردم و امید ایرانشهر
شیرمرد عرصه ناورد
آنکه بر رخشش، تو گفتی، کوه بر کوه
است، در میدان
بیشه ای، شیر است. در جوشن
آری؛ اکنون آن زبردستان شیراوژن
در تک تاریک چاه ژرف پهناور
چه سر مهر پر از خنجر
چاه غدر ناجوانمردان
چاه پستان چاه بی دردان
خفته اند آرام چشم بر ایران

در شامگاه روز شنبه 30 آبان ماه 1377، دو پیکر پاک پروانه و داریوش فروهر، دلاورترین سربازان نهضت ملی و رشیدترین فرزندان مصدق، بخون نشانیده شدند، و داغی بزرگ بر دل مهر به ایران بستگان نهادند.

تاریخ شمار زندگی افتخارآمیز آن دو مبارز شیردل چنین است:

داریوش فروهر در هفتم دی ماه 1307 در خانواده ای دلبسته به مهر میهن، در اصفهان دنیا آمد. و پروانه اسکندری (فروهر) در 29 اسفند ماه 1317 در خانواده ای آزادیخواه، با پیشینه ای مبارزاتی در جنبش مشروطیت، زاده شد.

پدر داریوش از افسران ملی ارتش بود که مقارن جنگ دوم جهانی، بدستور انگلیسی ها، به اردوگاه اسیران جنگی اراک اعزام شد. سال هایی که ایران در اشغال نظامی بود، دوران آشنایی داریوش با دیدگاه های مصدق بود. در آن سال ها که در «دبیرستان ایرانشهر» تهران به مبارزه سیاسی روی آورد و با شورآفرینی های نوجوانی، در شانزده سالگی، همدوش با جوانان دانش آموز و دانشجو، به مبارزه با اشغالگران بیگانه و تجزیه طلبان آذربایجان و کردستان پرداخت. در این سال ها، پروانه کودکی دبستانی بود، در دبستان «مهر ایران» درس می خواند و ذرات مهر ایران، بر دلش می نشست.

در سال 1327، داریوش فروهر به دانشکده حقوق راه یافت و به گروه سیاسی پان ایرانیست روی آورد. سال بعد، پس از آشنایی بیشتر با مصدق و دیدگاه او، یاری رسانی به جنبش ملی و پیشبرد آرمان های جبهه ملی را پیشه سیاسی ساخت و در انتخابات دوره 16، در راه پیروزی مصدق و هم پیمانانش، به مبارزه پرداخت.

سال 1329، سال انتخاب داریوش به نمایندگی دانشجویان دانشگاه تهران بود. در این سال بود که داریوش برای اولین بار زندانی شد و به مناسبت ملی شدن صنعت نفت در میدان بهارستان سخنرانی پرشوری ایراد کرد. سال 1329 سالی است که در 29 اسفند ماه آن صنعت نفت ایران ملی شد. در روزی که زادروز پروانه است. پروانه ای که 12 ساله بود و شادی و شورآفرینی یکپارچه ملت، از هم گسیختگی زنجیر استعمار و به غروب نشانی امپراتوری انگلیس را با روز تولدش یکجا جشن می گرفت.

در سال 1330، داریوش فروهر همراه با بسیاری از هموندان حزب، از حزب پان ایرانیست جدا شد و حزب ملت ایران بر پایه پان ایرانیست را بنیاد نهاد. حزبی که به دبیری آن برگزیده شد و با تمام نیروی آن حزب به یاری رسانی به دولت ملی مصدق پرداخت.

سال 1331، سال سفر دکتر مصدق به لاهه و سال خلع ید از شرکت نفت انگلیس و سال هنگامه آفرینی های داریوش در حمایت از مصدق و مبارزه پیگیر و سرسختانه او با شاه و نیروهای انتظامی زیر فرمان او شد. در این سال او باری دیگر دستگیر و زندانی شد.

در خیزش سی ام تیرماه فروهر و یارانش میدان بهارستان را به آوردگاه بهارستان بدل ساختند و به حمایت از مصدق حماسه آفرینی ها کردند.

در سال 1332، در جریان همه پرسی 12 مرداد، در روز 25 مرداد و روزهای پس از آن، داریوش پیشاپیش مبارزان برای بزرگداشتن مجسمه های شاه در حرکت بود. روز 28 مرداد 1332، روز کارزار و آتش و خون بود. روزی که داریوش سخت زخمی شد و یاران حزبی او را به بیمارستان نجمیه بردند و شب هنگام از آنجا فرارایش دادند. کودتا به وقوع پیوست. فروهر و یارانش، در پناهگاه، نیردی سازمان یافته را آغاز کردند و در اول شهریورماه «ستاد پنهانی حزب ملت ایران» اعلامیه خود را علیه کودتاچیان، پخش کرد. زیر آن، نام داریوش فروهر بود. این اعلامیه و پخش تراکت هایی که «باید در مرکز ماند و جنگید» با امضای داریوش فروهر پخش شد. فرماندار نظامی اعلامیه ای صادر کرد و در آن، برای دستگیری زنده و یا تحویل مرده فروهر جایزه ای معین نمود.

در نیمه شب دهم دیماه فروهر را در خواب دستگیر و به بازداشتگاه فرمانداری نظامی اعزام کردند. فرمانداری نظامی، طی اعلامیه های شماره 20 و 21 خود، دستگیری او را اعلام کرد. در این ایام، پروانه 15 ساله به مبارزه سیاسی روی می آورد. در سال 133 دارپوش فروهر از زندان فرمانداری نظامی به جزیره قشم تبعید شد. در تبعید نیز از پای ننشست و طرح «اتحاد- انقلاب- انتقام» را برای حزب و «نهضت مقاومت ملی» فرستاد. او هنگام امضای قرارداد «امینی پیچ»، با نافرمانی، از تبعید به تهران آمد و مسئولیت تشکیلات «نهضت مقاومت ملی» را بر عهده گرفت و در افشاکگری قرارداد کنسرسیوم کوشید. در یکی از تظاهرات موضعی دستگیر و به همراه تنی چند از یاران خود به زندان افتاد.

در سال 1335 از زندان آزاد شد و پس از آزادی به افشاکگری «پیمان بغداد» پرداخت و قلابی بودن انتخابات دوره نوزدهم را آشکار ساخت. بدنبال آن، دوباره دستگیر و زندانی شد.

در سال 1336، داریوش به تدارک تظاهراتی در حمایت از مصر و مخالفت با تجاوز انگلیس، فرانسه و اسرائیل در پی ملی شدن کانال سوئز پرداخت.

در سال 1337، دوره دوم «آرمان ملت» ارگان حزب ملت ایران را با شعار «جنگ علیه ستم توقف ناپذیر است» و «مردان راستین میدان جهاد آشتی ناپذیرند»، به گونه ای پنهانی، منتشر ساخت. در این سال ها پروانه در انجمن «آناهیتا» که حیدر رقابی «هاله» (سراینده شعر مرا ببوس)، به پشتیبانی حزب ملت ایران، تأسیس کرده بود، سرگرم فعالیت های سیاسی - فرهنگی و سرودن سروده های پرشور میهنی بود. در این انجمن، فرزانه گانی چون پورداود به سروده های او روی آور بودند. در همین انجمن او با داریوش فروهر آشنا شد و این آشنایی بعدها به پیوندگی همیشگی انجامید.

در سال 1338، داریوش فروهر پس از دوره آزادی کوتاهی، مجدداً در هشتم خرداد ماه، بازداشت و در زندان دژبان، در سلولی زیر شیروانی که لوله های بخار از آن می گذشت، در شرایط گرمای مرگ زایی زندانی شد.

در سال 1339، پس از آنکه 18 ماه در آن زندان همه شکنجه را گذرانده و از مقاومت سرسختانه او هیچ کاسته نشده بود، ارتشبد هدایت در زندان به دیدار او رفت و از جانب شاه به او پیشنهاد کرد ایران را برای همیشه ترک گوید. فروهر در پاسخ گفت: «زندان را به آزادی دور از وطن ترجیح می دهم.» در 30 تیرماه 1339، جبهه ملی دوم شکل گرفت و داریوش غیباً به عضویت شورا برگزیده شد. دوستان فروهر، با چاپ و پخش تراکت ها، آزادی او را خواستار شدند. او آزاد گشت. دو ماه پس از آزادی، بهنگام انتخابات مجلس شورای ملی، در حالیکه فروهر از جانب جبهه ملی نامزد شده بود، مجدداً بازداشت شد. در سال 1339، پروانه که پای به پهنه دانشگاه نهاده بود و یخ شکن سال های سرد می شد، در روز 16 آذر به سازمان دهی تظاهرات دانشجویی پرداخت. در جو سرد و خاموش سال های پس از کودتا، او شجاعانه فریاد سر داد و از همگان خواست تا به یاد و خاطره شهدای 16 آذر، یک دقیقه سکوت کنند. در پی سکوت، پروانه با سروده «سوگند» خود، در همه، شور مبارزه برانگیخت و دل ها را به شوق آورد. این فرازها «به پیر دیر و یار مهربانش، به خون خفته شهید جاودانش»، از آن سروده است.

در 25 فروردین ماه 1340، داریوش از زندان آزاد گشت. در سوم اردیبهشت ماه همان سال، پروانه و داریوش با یکدیگر پیوند زندگی یگانه ای را بستند. مهر پروانه شاهنامه فردوسی شد، پیشکش شده زنده یاد غلامحسین صدیقی و آذین آن آئین، پرچم ایران بود و شمعی روشن که به حضور یاران حزبی و رهبران جبهه ملی و نزدیکانشان، گرمی بخش بود.

دیری از اینم از دواج نیابید که داریوش فروهر، در شامگاه 29 تیر ماه 1340 به همراه شخصیت های دیگر ملی، بر مزار جان باختگان 30 تیر، حضور یافت. در پی آن، دستگیر و زندانی شد. پروانه در جنبش آموزگاران، سخت کوش بود. در این جنبش، دکتر خانعلی در 12 اردیبهشت 1340 جان باخت.

در رخداد شوم اول بهمن، پروانه آشکارا و داریوش پنهانی به مبارزه ادامه دادند و برای آزادی دوستان حزبی و جبهه ملی کوشیدند و به نتیجه نیز رسیدند.

در سال 1341، نخستین کنگره جبهه ملی بر پا شد و پروانه فروهر همراه زنده یاد هما دارابی به عنوان نماینده زنان به کنگره راه یافتند و به همراه داریوش فروهر و نمایندگان دانشجویان و پاره ای از بازاریان، تشکیل اقلیتی را دادند که بیانگر دیدگاه مصدق بود. پروانه، داریوش و دیگر یاران، به برپایی نمایش های خیابانی جهت افشای نیرنگ «انقلاب سفید» و همه پرسی قلابی شاه روی آوردند که به دستگیری داریوش در اسفندماه 1341 انجامید. او تا شهریورماه 1342 در زندان بود. همگام با کشتار 15 خرداد، داریوش فروهر به همراه جمعی دیگر از رهبران جبهه ملی، در زندان به تهیه اعلامیه ای جهت محکوم کردن آن کشتار و استبداد شاهی و دستگیری و تبعید آیت الله خمینی، مبادرت ورزیدند.

در سال 1342، در پی ارسال نامه های متعددی از سوی نمایندگان دانشجویان و شخصیت های ملی به دکتر مصدق، با الهام از رهنمودهای او، جبهه ملی سوم تشکیل شد. از جمله نامه های ارسالی، نامه هایی از پروانه و داریوش فروهر بود. مصدق در یکی از پاسخ هایش به پروانه، مبارزات آن دو را ستوده و یادآور شده بود که «خداوند خوب در و تخته را به هم انداخته است».

در سال 1343، داریوش فروهر همراه با یارانی که جبهه ملی سوم را بپا داشته بودند، دستگیر شد و سپس در رابطه با ارسال نامه ای به او تاننت، اعلامیه ها و پیام دانشجویان محاکمه و به سه سال زندان محکوم شد. در تمام این مدت پروانه بار اداره خانه، مدرسه، حزب و جبهه ملی سوم را به دوش می کشید. به هنگام مرگ دکتر مصدق در 14 اسفند 1345، داریوش فروهر که چند ماهی از آزادیش می گذشت، به همراه پروانه فروهر و چندتن دیگر از فرزندان مصدق، پیکر او را تا احمدآباد تشییع کردند و در آیین خاکسپاری او شرکت جستند. سپس با انتشار اعلامیه هایی، مردم را به شرکت در مراسم چهلمین روز درگذشت آن «پیر» فراخواندند.

سال 1349، سال فروش بحرین است و داریوش و پروانه فروهر و دیگر یاران حزبی، این دسیسه استعماری را با ترک و اعلامیه هایی برملا ساختند. داریوش فروهر، به جرم وطن خواهی، در هفدهم فروردین ماه بازداشت شد و سه سال در زندان بسر برد. بهنگام بازداشت، پروانه فروهر به همراه دو فرزند خردسالش پرستو و آرش، با سر دادن سروده «ای ایران» وی را تا دم در همراهی کردند. خواندن سرود اثری ژرف بر روی مأموران امنیتی نهاد. در فاصله سال های 1352 تا 1355، داریوش فروهر آزاد بود و با پرداختن به وکالت دادگستری، به بی سر و سامانی های مالی خود تا اندازه ای سامان می داد.

در سال 1356، داریوش فروهر به همراه بختیار و سنجابی، طی نامه سرگشاده ای به شاه، زشت کاری های رژیم را یادآور شدند و به تنگناهای اجتماعی - سیاسی اشاره کردند. در همین سال، در جو ترس و اختناق، داریوش فروهر در مجلس ختمی که بازاریان به مناسبت مرگ مصطفی خمینی بر پا کرده بودند، با ایراد سخنرانی دلورانه ای دیوار ترس را فرو ریخت و جو ساکت و خاموش جامعه را در هم شکست. در عید قربان این سال، در کاروانسرا سنگی، در باغ گلزار، آئینی بر پا می سازد. کماندوهای گارد سلطنتی به آن یورش می بردند. در این یورش، به او، از ناحیه سر، آسیب سختی می رسد چنانکه در بیمارستان بستری می شود.

داریوش فروهر با دیگر یاران نهضت ملی به برپایی «اتحاد نیروهای ملی» روی آورد و پروانه و دیگر یاران او به چاپ و پخش بی گسست خبرنامه روی آوردند. پروانه فروهر سپس به انتشار «اتحاد بزرگ»، «جبهه» و «آرمان ملت» پرداخت و مقام سردبیری آن ارگان‌ها را داشت. این نشریه تا مدتی پس از دست آوردهای خیزش‌های 22 بهمن همچنان به انتشار خود ادامه می‌داد.

سال 1357، سال ویرانی خانه آنان بود. در هفتم اردیبهشت ماه، خانه آنان که خانه‌ای اجاره‌ای در طبقه دوم، با بمب‌گذاری گماشتگان امنیتی ویران شد، و زن سالمند صاحب خانه، در طبقه همکف سکنه کرد و جان سپرد. مدت 8 ماه، پروانه و داریوش فروهر و فرزندان‌شان خانه بدوش بودند ولی با این وجود دمی از مبارزه برای در هم شکستن استبداد چیره بر ایران دست بر نداشتند. در همین سال، داریوش فروهر به همراه سنجابی، در نشستی با جمعی از روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی شرکت کرد. دستگیر و روانه زندان شد.

در روز 26 دیماه، روز فرار شاه، فروهر جهت دیدار با آیت‌الله خمینی به پاریس رفت و پس از 18 روز با هواپیمای حامل خمینی به ایران بازگشت و در دولت موقت، وزارت کار را بر عهده گرفت. ایجاد صندوق وام کارگری، برقراری بیمه بیکاری، تعیین تعطیلات کارگری و کارمندی، تعیین حداقل دستمزد که به سه برابر افزایش یافت، از اقدامات او در دفاع از حقوق کارگری در آن مدت کوتاه بود. داریوش فروهر همچنین عهده دار به سازمان آوردن وضع کردستان گشت که از همان آغاز کار با سنگ اندازی چند جانبه ای روبرو شد. علیرغم همه کوشش‌های او، آن اقدام بزرگ ملی راه بجایی نبرد.

با استقرار استبداد اسلامی، داریوش فروهر تحت پیگرد قرار گرفت و پنهان و سپس دستگیر شد و مدت 5 ماه زندانی شد و بنا بر گفته‌های لاجوردی و ری شهری، در شب نوروز، در پاسخ به پرسش خمینی، «تمام کارهای ممکن بر روی او صورت گرفته ولی هیچ چیز از زبان او بیرون نیامد.» خمینی نیز پاسخ داد که «فکر می‌کنم چیزی هم نتوانید از او بدست آورید.» این 5 ماه زندان، همانطور که خود بارها گفته است، به مراتب از 15 سال زندانی شاه سخت‌تر و جانگدازتر بوده است. گاه به طنز می‌گفت: زندان یعنی این 5 ماه! با اینهمه، زندان استبداد اسلامی نیز نتوانست فروهر را از عزم راسخش باز دارد. او بارها در گفتگوهای رادیویی اش شکنجه‌های ددمنشانه رژیم و خونریزی‌های وحشیانه دست اندرکاران «نظام ولایت فقیه» را برملا ساخت. پروانه، و او، همواره تباهکاری‌ها، جنایت‌ها، خیانت‌ها و خون‌ریزی‌های «رژم فقها» را بازگو کردند و از طریق انتشار اعلامیه‌ها و گفت و شنودهای رادیویی، مردم ایران را به مبارزه و مقاومت فراخواندند و عاقبت به ضرب دشنه این نظام خون‌ریز از پای در آمدند.

این دو دلاور راهی برگزیدند که مرگی آگاهانه را به همراه داشت. سروده بانوی ایران زمین، پروانه فروهر، و صف حال خود و همگون خود را، در سال‌های پیش، اینگونه بیان می‌دارد:

«اگر از سینه هامان خون بریزد به نامردی به جهانمان ستیزند
به راه دوستان هستیم هستیم که نامردیم اگر پیمان گسستیم»

و بدینگونه سروده سروده فتانه اسکندری خواهر پروانه، روشن و بی ابهام، بیانگر حال کنونی ایران زمین است:

«آه از چه بی تابم چنین؟
انگار سرو کاشمر
در لحظه افتادن است
انگار داس یک عرب
اندام بابک می زند
وای از تیر! واز تیر!
آه از چه بی تابم چنین؟»

کنون و در پایان، رشته سخن را به سروده اخوان گره می‌زنم. در وصف این بر سریر قدرت نشستگان سروده است:

«ای درختان عقیم ریشه تان
در خاک های هرزگی مستور
یک جوانه ارجمند از هیچ جاتان
رست نتواند
ای گروهی برگ چرکین تار چرکین بود
یادگار خشکسالیهای گردآلود،
هیچ بارانی شما را شست نتواند!